

علاقه " حزب حکمتیست " به جدال تنوریک !

یادداشت هفته من در دیدگاه اینبار هم بدون واکنش نماند ! نمی دانم که تقصیر از من است یا مطالبی که بعضا ناآگاهانه ! برمی گزینم . با اینحال خوشحالم که از روی آنها برخلاف بسیاری از مطالب دیگر بی اعتنا گذشته نمی شود . فکر می کنم که فلسفه باز شدن ستونی به نام یادداشت هفته در دیدگاه هم نه فقط قلمی کردن نظرات این یا آن نویسنده و تحلیلگر (امری که درستون مقالات صورت می گرفت و می گیرد) در یک ستون جدید بود ، بلکه مهم به چالش کشیده شدن نظرات آنانی است که جدای از تحلیل صرف مسائل ، فعال سیاسی نیز هستند . مهم دامن زدن به بحثهایی است که حرکت ایجاد کند ، مغزها را فعال کند ، خواننده را به تفکر وا دارد ، حتی شاید رگهای گردنی را نیز متورم کند ! هر چه باشد بهتر از بی تفاوتی است . اندیشیدن حتی اگر هزار مشکل و معضل بیافریند حتما بهتر از نیندیشیدن است که خود بزرگترین مشکلات و عمده ترین معضلات جامعه انسانی است . این همان "افیون" واقعی جامعه است . همان که انسانها را مسخ می کند و آنها را در چارچوب این یا آن "سیستم" تبدیل به " ابزار" می کند . بگذریم !

جدای واکنشهایی را که شخصا دریافت داشتم و همینطور آنهایی که در کادر نظردهی های پایین مقالات در دیدگاه آمده است ، مقاله ای بود از فردی بنام "جمال کمانگر" که آسمان و ریسمان را بهم دوخته بود تا در این هیر و ویر " سازمان مربوطه" مرا ! دراز کند .

طبق معمول سنواتی ، هنوز مرکب مقاله اولی خشک نشده بود که یک بابای دیگری که او هم احساس کرده بود که مبادا منافع انقلاب ! در این هیر و ویر به خطر بیفتد ، از موضع هوادار "سازمان مربوطه" مرتکب یک فقره ابراز نظر! شده و ضمن مقایسه حرفهای من با سخنان بقول خودش " آیه اله احمد جنتی" در کنار تایید ! حرفهای جمال کمانگر ، عاجزانه درخواست می کند که مبادا این " تحلیلهای چپ" فلانی را گردن مجاهدین ببندازید ! به این درفشانیها دقت کنید :

اما در مورد نوشته آقای جمال کمانگیر و انتقاد هایش به مطلب آقای نیابتی که روی نکات درستگی انگشت گذاشته است و لی در انتهای تحلیلیش از این نوشته به جای آنکه این زاویه چپ و توجیه کاری را در مورد تروریست ها گردن همان تحلیل های چپ که آقای نیابتی در چارچوب آن گرفتار است ببندازد به گردن سازمان مجاهدین انداخته است چراکه آقای نیابتی از ان سازمان حمایت می کند .

بی آنکه اشاره ای هم داشته باشد که بیشترین بار مبارزه با این غول جدید یعنی ارتجاع مذهبی را سازمان مجاهدین تاکنون برداشته است و همان زمانی که نیروهای به اصطلاح چپ شعارروشان مبارزه با امپریالیسم بود و در ضدیت با مهندس بازرگان و لیبرال ها طرف بهشتی و خمینی را گرفته بودند شعار روز مجاهدین آزادی بود و مرگ بر ارتجاع .. من خود م به خاطر دارم که در زمانی که میلبشیاها مجاهدین در خیابان شعار مرگ بر بهشتی می دادند . نیروهای چپ در همانجا کنار آنها شعار مرگ بر آمریکا می دادند . و از سال ۶۰ به بعد هم مجاهدین تضاد اصلی شان را ارتجاع مذهبی شناخته اند . کتاب بنیادگرایی خطر جدید جهانی را مجاهدین نوشته اند و همه کتابها و نوشته ها و انتشاراتشان نشانگر شناخت دقیق و درست آنها از ارتجاع مذهبی است که مرکز قدرتش هم ایران آخوندی می باشد و فریادشان که البته هنوز هم از طرف دولت های غربی شنیده نشده است .

تاکیدها از من است .

یکی از این سایتهای مدعی هواداری از مجاهدین هم نبود که در کنار چاپ این خزنبلات از نویسنده مربوطه پرسد که عمو تو مثلا هواداری یا مامور تخریب سازمان مجاهدین ؟

یکی دیگر هم مانده بود که آخر سرچشمه فلسفی و علمی و یا ایدئولوژیکی " تنوریهای من" در کجاست و

بهره ، در این میان ای - میلی از سوی " ایران تریبون " ، سایت اینترنتی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ، دریافت کردم مبنی بر اینکه جوابیه " جمال کمانگر" را در کنار مقاله من برای اظهار نظر روی سایت گذاشته اند . فرستنده هم همکار سردبیر " ایران تریبون" و عضو کمیته مرکزی "حکمتیستها" ، یعنی " محمود قزوینی" بود که برخلاف جمال کمانگر که نامش را قبلا نشنیده بودم ، می دانستم که از کادرهای مسئول " حزب کمونیست کارگری" چه پیش و چه پس از انشعاب بوده است . برای او نوشتم که اگر مقاله کمانگر بیان نظرات شخصی خود او باشد که هیچ ! ولی اگر اینکار نشاندهنده تمایل حزب به ورود در یک بحث تنوریک باشد ، با کمال میل آنرا خواهم پذیرفت .

پاسخ محمود این بود که : " نظرات ابراز شده توسط کمانگر در خط حزب بوده و مورد حمایت کادرهای حزب قرار می گیرد . فکر می کنم جدا ی از آنکه حزب حکمتیست مایل است یا نه ، نظرات ابراز شده توسط شما و جمال کمانگر دو خط سیاسی متفاوت را نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان منعکس میکنند . خوب است جدالی جدی بر سر این خط مشی ها درگیرد . هم شما و هم جبهه مقابل شما روشنتر از این جدال بیرون می آید ."

بدنبال این پاسخ سری به سایت "حزب حکمتیست" زدم و با مراجعه به اسامی اعضای کمیته مرکزی حزب با حیرت تمام نام "جمال کمانگر" را در میان آنها یافتیم. یکبار دیگر رفتم سراغ به اصطلاح مقاله ای که بقول محمود باید "خط سیاسی متفاوتی" را نه در ایران که در جهان انعکاس می داد! نمی دانم! صادقانه به عجز خود در فهم گوشه ای از این خط سیاسی متفاوت که باید با آن به جدال تنوریک می پرداختم اقرار می کنم! دقت کنید:

"آقای نیابتی دایی جان ناپلئون وار که "کار کار انگلیسهاست" می خواهد از به اصطلاح تخصص خود در جنگ چریکی بهره ببرد و ثابت کند که این کارهای که می شود کار بمب گذاران اسلامی نیست بلکه کار خود آمریکا و انگلیس است. میگوید: "متأسفم که نمی توانم تفسیر رسانه های خوشنام غربی را در رابطه با انفجارهای لندن و نیویورک آنهم به نقل از منابع خوشنامتر از خودشان یعنی مقامات دولتی آمریکایی - انگلیسی، باور کنم. باور نمی کنم که خالق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ "القاعده" بوده است."

اما گویا جنابعالی کارشناس جنگهای چریکی هستید و کوبیدن دو هواپیما همزمان بر برجهای تجاری نیویورک در قاموس "چریکیسم" شما نمی گنجد. آنرا قبول ندارید. این تفسیر شما را، همان زمان کل اسلام سیاسی در منطقه بدست داد. که این کار خود آمریکا و صهیونیسم است. دفاع شما از اسلام سیاسی از سر بی اطلاعی تان نیست منافع زمینی با این جنبش ارتجاعی ۳۰-۴۰ ساله اخیر دارید! غیر از این است که در جناح چپ جنبش ملی - اسلامی در اپوزسیون قرار دارید. غیر از این است که به دنبال "جامعه بی طبقه توحیدی" هستید

در نوشته شما بطور ضمنی این عملیات های انتحاری مورد ستایش قرار می گیرد. و خجولانه در صدد تنویریزه کردن "عملیات انتحاری" هستید. اگر دنبال انگیزه این کشتارها هستید. برو زحمت بکش و به قرآن و به باب "جهاد" و همان باب "شهادت" که اتفاقاً سازمان مربوطه شما اساس سر پا ماندنش است مراجعه بکن. خیلی دیگر شور می شد و گرنه بمب گذاران اسلامی را "شهادت مبارزه با امپریالیسم" می نامیدید. لابد عملیات انتحاری در عراق و سر بریدن انسانهای بی گناه را جلو دوربینهای تلویزیونی "کار انگلیسیها" میدانید؟! نکند مثل سال ۵۷ که جنبش شما در آستان "امام خمینی" به بهانه مبارزه با امپریالیسم روزگار می گذراند، کار تروریسم اسلام سیاسی را هم مبارزه با امپریالیسم می نامید؟

تاکیدها از من است.

جدال تنوریک را مشاهده کردید. بی انصاف جدای از اینکه اصلاً مواضع تنوریک من راجع به بنیادگرایی مذهبی به گوشش هم نخورده است، نکرده که از چهار نفر بزرگتر از خودش در همین "حزب مربوطه" که از قضا مرا اندکی بیشتر از او می شناسند، کسب اطلاع کند! نه اینکه با یک شبه مقاله تک صفحه ای! که نود درصد آنهم یا اتهام است و یا خالی کردن عقده های دیرینه روی "سازمان مربوطه" من! دون کیشوت وار به جنگ آسیاب های بادی برود. بگذریم! قرار شد که بحث تنوریک کنیم! خوب من هم می روم روی توضیح مواضع تنوریکم در رابطه با "بنیادگرایی مذهبی" یا بقول "حزب مربوطه"، "اسلام سیاسی"!

"گلوبالیستها نه تنها آتش آغاز "جنگ چهارم" را در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برافروختند بلکه دشمن دلخواه خود را هم معین کرده و به آن چهره نیز داده اند. این دشمن دلخواه هیچ چیز نیست جز "فوندا منتالیزم"! با چهره مشخص "اسامه بن لادن"! میلیاردر صاحب سرمایه ای که حکایت پیوندهای مستحکم اقتصادی میان خانواده اش با خاندان بوش، امروز دیگر حکایت پنهانی نیست! نقش سازمان سیا در تشکیل، تسلیح و تامین مالی "القاعده" بر علیه اتحاد شوروی سابق را نیز دیگر تنها خواجه حافظ شیرازی نمی داند!

براستی امروز چه کسی در میان توده های تشنه به خون یانکی ها در جهان، محبوبتر و شناخته شده تر از "اسامه بن لادن" است؟ کدامین "چهره" در جهان، شهرت او را دارد؟ نقش دو پدیده مولود انقلاب انفرماتیک یعنی "اینترنت" و "ماهواره" در شناساندن چهره او به توده های ضد آمریکایی - ضد اسرائیلی، تا کجا می باشد؟ راستی هیچ به کارکرد تلویزیون ماهواره ای "الجزیره" فکر کرده اید؟

رسانه مستقلی! که در قلب یکی از مرتجع ترین و وابسته ترین و مستبدترین دولتهای عروسکی دست ساز استعمار کهن، به پخش آزادانه برنامه هایی اشتغال دارد که در خود مهد آزادی! یعنی آمریکا نیز بسادگی قابل پخش نیستند!

"بن لادن" را "الجزیره" در میان توده های خاورمیانه چهره کرد و نه CNN!

من ادعا می کنم که "الجزیره"، یکی از مهمترین "ابزار" های گلوبالیستها در کادر طرح "خاورمیانه بزرگ" می باشد! رسانه ای که قرار است با پخش آزادانه "اطلاعات" و "تبلیغات" ضد آمریکایی - ضد اسرائیلی، اعتماد توده های خاورمیانه را متوجه خود نماید. اعتمادی که هرگز امکان نداشت نثار CNN، BBC، و یا VOX گردد. بگذریم.....

راستی اگر امروز فقط در عالم فرض، تمام کشورهای خاورمیانه تبدیل به "جوامع مدنی" شوند، انتخابات آزاد!، کدامین نیروها را بر سریر قدرت خواهد نشاند؟ بنیادگراها؟ لیبرال دموکراتها؟ و یا انقلابیون را؟ جنایات وحشیانه "فوندامنتالیسم" یهودی و مسیحی حاکم بر اسرائیل و آمریکا در فلسطین و عراق، "فوندامنتالیسم" اسلامی را در خاورمیانه ضعیفتر کرده یا قویتر؟ اصلا تفاوت این سه بنیادگرایی در کجاست؟

ویژگی این دشمن دلخواه، ضدیت ماهوی آن با انقلاب است. در صورتیکه دشمنی ارتجاع فوندامنتالیستی با گلوبالیستها از اساس ماهوینیست. بنیادگرایی بیش از آنکه توان ضربه زدن به گلوبالیستها را داشته باشد، کمر به نابودی انقلاب بسته است. به این معنا بدون غلبه بر بنیادگرایی، اساسا راه مبارزه با گلوبالیسم در منطقه باز نخواهد گردید. چرا که فوندامنتالیسم جاده صاف کن گلوبالیسم است! همانگونه که ارتجاع دیروز جاده صاف کن امپریالیسم بود.

به همین اعتبار، مبارزه با گلوبالیسم در منطقه خاورمیانه و بویژه در ایران و عراق در گام اول از کانال مبارزه با بنیادگرایی می گذرد.

این همان "تضاد عمده ای" است که در دستور روز قرار دارد. هر تضاد دیگری نسبت به این تضاد فرعی به حساب می آید و تضاد امروز ما نیست. بدون حل معضل بنیادگرایی نه ورود هدمند به "تضاد اصلی" امکانپذیر است و نه حتی چشم انداز پیروزی انقلاب! تضاد انقلاب با بنیادگرایی از سویی و گلوبالیسم از سوی دیگر در منطقه تنها حول مقولات کلیدی همچون استبداد یا آزادی، استقلال یا وابستگی و مهمتر از همه استثمار یا نفی آن و ... خلاصه نمی شود. پیش از اینها و مقدم بر هر چیز، نبرد اساسی در عرصه نیروی جریان دارد!

مسئله انقلاب این است که آیا توان جذب و سازماندهی نیروهای آزاد شده عظیمی را که تجاوز گلوبالیستها در منطقه مسبب آن است دارد یا می بایست شاهد بی عمل فرورفتن آنان در باتلاق بنیادگرایی باشد؟ نیروهایی که قرار است پس از غوطه ور شدن در مرداب بنیادگرایی، در نهایت از درون صندوقهای رای، لیبرال دموکراسی را بیرون بیاورند! افغانستان را ببینید! چه ساده، چه بسادگی! عمده و اگره کنسرنهای فراملیتی نفتی تحت عنوان رئیس جمهور و بقول امام سابق راحل، چه و چه و کذا و کذا! از درون صندوق های رای بیرون کشیده می شوند. انگار نه انگار که این ملت تا همین چند سال پیش، مدت‌های مدیدی چنگ در چنگ با یک ابرقدرت جنگیده است! آیا بدون "طالبان" چنین چیزی امکانپذیر بود؟ آیا سرنوشت رژیم برآمده از فروپاشی "جمهوری اسلامی" را چنین معادله ای رقم نخواهد زد؟ دافعه جانوران بنیادگرای مدعی استقلال حاکم بر ایران، رای مردم را در غیبت انقلاب، متوجه کدامین نیروها خواهد کرد؟

به نقل از مقاله تماما تنوریک "چشم انداز"، بخش چهارم ۹ بهمن ۱۳۸۳

لطفا اینبار یکی از تنوریسینهای بهتر! حزبتان را جلو بفرستید تا در بیشتر از یک صفحه، ایرادات تنوریک مطالب بالا را قلمی کند تا آن دو خط سیاسی متفاوتی را که اشاره کرده بودید، کمی آبرومندانانه تر بارز نماید، وگرنه نه فقط در ایران که در جهان! نیز پرستیژ رهبری انقلاب اینترنتی در راه، خدشه دار خواهد شد!

در اینجا من به گونه ای آشکار و واضح و حزب کمونیست کارگری فهمی ضمن بیان تنوریک سلسله مراتب تضادها، "تضاد عمده" را که بنیادگرایی مذهبی و یا بقول شما آن "اسلام سیاسی" باشد، معرفی کرده ام. حالا سوراخ دعا را چه کسی اشتباه گرفته است؟

بحث من در یادداشت هفته دیدگاه اصلا این نیست! خوب است که تنوریسین! تازه کار شما عین جمله مرا هم در کنار تفسیر ملا نصرالدینی خود آورده است. دقت کنید، می نویسد:

"فلانی می خواهد ثابت کند که اینکارهایی که می شود کار بمب گذاران اسلامی نیست بلکه کار خود آمریکا و انگلیس است."

بعد هم بلافاصله عین جمله مرا می آورد که نوشته ام:

"متأسفم که نمی توانم تفسیر رسانه های خوشنام غربی را در رابطه با انفجارهای لندن و نیویورک آنهم به نقل از منابع خوشنامتر از خودشان یعنی مقامات دولتی آمریکایی - انگلیسی، باور کنم."

طفلی نمی فهمد که اگر من فهم به اندازه شیخی چون "احمد جنتی" نباشد! حداقل عقلم به اندازه تنوریسین دیرآمده حکمتیستها می رسد که تفاوت حقوقی میان تلاش برای ثابت کردن "جرم واقع" ی را که در آن "جامعه باز" مورد علاقه شما، کار نهادی بنام دادستانی است با باور نکردن تفاسیر رسمی در رابطه با همان "جرم واقع" را که از حقوق مسلم شهروندی در همان "جامعه باز" کزایی است، تشخیص ندهم!

پایان بخش اول